

فنون ادبی (علمی - پژوهشی)

سال هشتم، شماره ۲ (پیاپی ۱۵) تابستان ۱۳۹۵، ص ۲۱۴-۲۰۱

بث‌الشکوی در شعر شهریار

یدالله نصراللهی * مهدی رمضانی **

چکیده

بث‌الشکوی نوع ادبی جهانی است که محتوای آن در میان ادبیات تمامی ملل، مشترک و تاریخچه آن به امتداد عمر بشریت، طولانی است. چون در بث‌الشکوی شاعر از عواطف خود سخن می‌گوید، از نظر ماهیت جزو ادب غنایی و به شدت از روحيات و شرایط زندگی شاعر متأثر است. در متن و بطن آثار نگارین شهریار، موضوعات و مضامین مختلفی وجود دارد، که از جمله آنها می‌توان به گلایه‌ها و شکایات مختلف با بسامد بالا اشاره کرد. تنوع و تعدد این شکوائیه‌ها به حدی است که خواننده را برای کشف علل آن برمی‌انگیزد و این پرسش را در ذهن ایجاد می‌کند که آیا گلایه‌های شهریار از غوغا و غلیان درونی وی نشئت یافته یا انگیزه دیگری در آن دخالت داشته است. در نوشته حاضر، سعی بر آن بوده است که با بازخوانی دقیق اشعار فارسی شهریار و بهره‌گیری از شیوه استقرایی، همه شکوائیات ایشان تحلیل شود. حاصل پژوهش نشان می‌دهد، شهریار با سرودن انواع گلایه‌های شخصی، عرفانی، فلسفی، اجتماعی، سیاسی و در برخی مواقع تلفیقی از چند نوع مذکور، در قالب‌های شعری مختلف اعم از کلاسیک و نیمایی، بر تارک ادبیات معاصر ایران می‌درخشد. از مهمترین علل بسامد شکوائیه‌های شهریار می‌توان به شکست عاطفی، حوادث ناگوار زندگی و رقت طبع ایشان اشاره کرد.

کلیدواژه‌ها: شهریار، بث‌الشکوی، احساس، شعر فارسی، ویژگی گلایه‌ها

۱. مقدمه

انواع ادبی در میان ملل مختلف با توجه به کارکرد آن، به اصلی و فرعی (روبنایی) تقسیم می‌شود؛ برای نمونه، تراژدی و اساساً دراما در تمدن یونان و روم و بعدها غرب، نوع اصلی به شمار می‌رفت؛ اما در ایران چنین نبود؛ یا اینکه مفاخره و مرثیه، در نزد اعراب دوره جاهلیت نوع اصلی بودند، ولی در ادبیات فارسی، به ترتیب، جزو ادب حماسی و غنایی محسوب می‌شوند. هم‌چنین است نوع فرعی بث‌الشکوی که «از نظر ماهیت جزو ادب غنایی است؛ چراکه شاعر در آن از احساسات و عواطف خود سخن می‌گوید» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۳۶). حال آنکه قدما بث‌الشکوی را نه تنها جزو انواع ادبی به شمار نمی‌آوردند، بلکه به صورت موضوعی غیرمستقل، ضمن صنعت بدیعی کلام جامع مورد بحث قرار داده‌اند. کلام جامع، کلامی است که شاعر در آن، حکمت، موعظه و شکایت از روزگار و مسائلی از این دست را بیان کند (وطواط، ۱۳۶۲: ۸۱؛ رادویانی، ۱۹۴۹: ۱۳۱).

y_sasr@yahoo.com

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران. (مسئول مکاتبات)

mehdi.ramazani85@gmail.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران.

تاریخ وصول: ۱۳۹۲/۶/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۹/۲۹

بث‌الشکوی، مقتبس از قرآن است؛ مشتقات «شکو، شکا» (= شکوه و شکایت کرد) ۲ بار و در ۲ آیه، و واژه «بث» - به معنی پراکنده‌ساختن (جرجانی، ذیل واژه)؛ آشکارکردن راز و اندوه سخت (دهخدا، ذیل واژه) - و مشتقات آن ۹ بار و در ۹ آیه از قرآن کریم (عبدالباقی، ذیل واژه‌های بث، اشکوا و تشتکی) آمده است، اما تعبیر «اشکوا» (شکوه و شکایت می‌برم) تنها در یک آیه، در کنار «بث» (بثی) ذکر شده است و بث شکوی یا بث‌الشکوی را به ذهن متبادر می‌سازد: «قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ: [يعقوب(ع) خطاب به فرزندان خود] گفت: من اندوه و درد دل خویش به خداوند باز می‌گویم و از لطف بیکران خدا چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید» (یوسف/۸۶). بی‌گمان، تقارن تعبیر «اشکوا» با واژه «بث» در این آیه، الهام‌بخش شاعران در بیان شکوه و شکایت و موجب ظهور و تعبیر ادبی و شاعرانه بث‌الشکوی شده است؛ در واقع، بث‌الشکوی در اصطلاح ادبی «شعری است که ناکامی‌ها، رنج‌ها، نومی‌های شاعر را بیان می‌کند و آلام فکری، روحی و اجتماعی او را شرح می‌دهد. بنابراین، چنین اشعاری حاوی مضامینی چون شکایت از روزگار، سرنوشت، مردم زمانه، سختی‌های زندگی، ارباب قدرت و جزو این‌هاست» (یاحق، ۱۳۸۴: ۷؛ عباسپور، ۱۳۷۶: ۲۲۷).

شعر شکوایی فارسی از قرن سوم آغاز شده است و در آثار بازمانده از نخستین سرایندگان پارسی‌گوی، چون رودکی، بوشکور و کسایی به نمونه‌هایی از آن برمی‌خوریم. شاید کهن‌ترین نمونه این نوع، قصیده دندانیه رودکی باشد. «بث‌الشکوی در شعر شاعران قرن ششم به دلیل تحولات فکری، سیاسی و اجتماعی روزافزون عهد سلجوقی نمود بیشتری داشت» (صفا، ۱۳۶۶: ۳۶۶). شکواییه صرفاً منحصر به متون منظوم نیست؛ «در زمینه نثر هم چند رساله در بث‌الشکوی و نفثه‌المصدور در دست است. بث‌الشکوی گاهی با مفاخره آمیخته است و شاعر از خود تمجید می‌کند و گاهی صورت مدافعه دارد؛ یعنی کسی که در مظان اتهام قرار گرفته است، ضمن شکایت از ابنای روزگار، از خود دفاع می‌کند؛ مثل رساله «شکوی الغریب عن الاوطان» که عین‌الفضاء همدانی چند ماه قبل از کشته‌شدن در زندان بغداد به عربی نگاشت و در آن خطاب به علمای عصر، برخی از نکات عرفانی و فلسفی را در آثار خود که باعث سوء تفاهم شده بود، شرح داد و از دشمنان و حاسدان خود گله کرد» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۵۷). در تلاش برای پیگیری پیشینه این جستار، غیر از چند مقاله مختصر ولی مفید، مانند «بث‌الشکوی در شعر خاقانی» (طالپیان، ۱۳۷۲)، «بث‌الشکوی چیست؟» (یاحق، ۱۳۸۴)، «مقایسه تحلیلی مبانی فکری سبک شکوائیه‌های انوری و خاقانی» و «نقد و بررسی شکوائیه‌های سیاسی در شعر قرن ششم» (واحد و نوری باهری، ۱۳۹۰) و چند دیدگاه بسیار مجمل در کتبی مثل «شعر فارسی در عهد شاهرخ» (پارشاطر، ۱۳۳۴)، «فنون بلاغت و صناعات ادبی» (همایی، ۱۳۶۳)، «شعر و ادب فارسی» (موتمن، ۱۳۶۴)، «شعر بی‌دروغ شعر بی‌نقاب» (زرین‌کوب، ۱۳۶۳) و «انواع ادبی» (شمیسا، ۱۳۸۳) هیچ پژوهش کاملی انجام نگرفته است.

۲. بحث

با عنایت به اینکه بث‌الشکوی از نظر ماهیت جزو ادب غنایی است، قدرت و ضعف رقت شاعر در تعدد و کیفیت آن تأثیر مستقیم دارد؛ همچنین نوع نگرش شاعر نسبت به جهان نیز از دیگر عوامل مهم در این نوع ادبی است؛ مثلاً نوع نگاه عارفی مانند مولوی که پیرو مکتب خوش‌باشی است و معتقد به:

استن این عالم ای جان غفلت است هوشیاری این جهان را آفت است

(مولوی، ۱۳۶۸: ۱/۱۲۵۲)

با شاعری مانند شهریار که از هر حادثه‌ای ولو کوچک متأثر می‌شود متفاوت است. شهریار از معدود شاعرانی است که دیوانش آینه تمام‌نمای زندگی پرفرازونشیب شخصی و مبین احساسات وی است. با توفقی در آثار نگارین شهریار به‌ویژه در فهرست دیوانش، از جمله عناصری که نظر خواننده را به خود جلب می‌کند بسامد یأس، ناامیدی، غم و شکایت در عناوین قالب‌های مختلف ایشان است. تنوع و تعدد این شکواییه‌ها و گلابه‌ها به حدی است، که خواننده را برای کشف علل آن کنجکاو می‌کند.

تقسیم‌بندی «بش‌الشکوی» اغلب بر اساس محتوا و موضوع و در برخی موارد بر اساس لحن گفتار صورت می‌گیرد. برخی از محققان، حبسیه‌ها را در شمار بش‌الشکوی قرار داده‌اند، با این توجیه که سراینده حبسیه نیز از رنج‌ها و ناکامی‌های خود در زندان شکوه می‌کند؛ مثل حبسیات مسعود سعد و خاقانی در روزگاران گذشته و حبسیه‌های ملک‌الشعراى بهار در روزگار ما (محبوب، ۱۳۵۰: ۶۵۶). برخی نیز کوشیده‌اند تا اشعاری را که شاعران در مصائب و آلام خویش، اعم از فردی و اجتماعی سروده‌اند، به مرثیه ملحق سازند و بدین‌سان بش‌الشکوی را گونه‌ای مرثیه به شمار آورند (زرین‌کوب، ۱۳۵۵: ۱۷۰). این نوع تقسیم‌بندی‌ها، نسبی و حتماً توأم با تسامح و تساهل است؛ چراکه روحیه و شرایط زندگی شخصی در سرودن بش‌الشکوی نقش تعیین‌کننده دارد و بالطبع از شخصی به شخص دیگر متفاوت است. در مجموع، صاحب‌نظران این حوزه «بش‌الشکوی» را اغلب از منظر موضوع و محتوا و نه لحن، بر پنج نوع مستعمل ۱. فلسفی ۲. عرفانی ۳. شخصی ۴. اجتماعی ۵. سیاسی (یا حقی، ۱۳۶۴: ۷۷) تقسیم کرده‌اند. حال آنکه در آثار شهریار، گلایه‌هایی وجود دارد که نه با لحن جدی، بلکه توأم با زبان طنزآمیز و مطایبه است و در قالب هیچ‌کدام از این تقسیم‌ها قرار نمی‌گیرد. همچنین انواع گلایه‌ها در شعر ایشان، چنان در تار و پود هم تنیده‌اند که تفکیک آنها کاری بس دشوار است و این امر در گلایه‌های سیاسی و اجتماعی نمود بیشتری دارد. هرچند هرگونه تقسیم‌بندی خالی از اشکال نخواهد بود، می‌توان شکواییه‌های شهریار را با تساهل در چارچوب ذیل نشان داد.

بش‌الشکوی اجتماعی: گاه شاعر به دلیل تطابق نداشتن جامعه آرمانی خود با جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند و وجود نابرابری‌های اجتماعی، انحطاط فرهنگی، نادانی، فساد اقتصادی، بی‌بندوباری برخی از اقشار و غیره، از وضع موجود گلایه می‌کند. شهریار از جمله شاعرانی است که هر جا فرصتی یافته، جامعه خود را از این منظر نقد و بررسی و در برخی موارد از آن گلایه کرده است. برخی از عناوین شکواییه‌های اجتماعی شهریار عبارت‌اند از: «نقش شیطان»، «تخته به طوفان‌ها»، «پیام دانونب به جامعه بشر»، «فرهنگ ما»، «برگشت جاهلیت»، «سد شکسته»، «غروب نیشابور»، «تهران و تهرانی» و...:

فرهنگ ما برای جهالت فزودن است	مأمور زشت بودن و زیبا نمودن است
برنامه‌اش که سخت به دستور اجنبی است	از بهر مغز خستن و اعصاب سودن است
یک درس زندگی به جوانان نمی‌دهد	طوطی مثال قصه مهمل سرودن است
در بسته باد مدرسه‌ای را که قصد از آن	بر روی ملتسی در ذلت گشودن است
بیدار شو که نغمه طنبور اجنبی	لالایی است و از پی سنگین غنودن است

(شهریار، ۱۳۸۹: ۱۰۵۶)

و گاهی پا را از این فراتر گذاشته و از وضع جوامع بشری گلایه کرده است:

از مه‌د تمدن و تدین انسان	ناگاه به عهد بربریت برگشت
هنگام رفاه و راحتش بی‌هنگام	هنگامه ایذا و اذیت برگشت
جوش بدویش به سر زد چندان	کز هر چه معاد و مدنیت برگشت
پس منتظر غیظ و غضب باید بود	زیرا که جهان به جاهلیت برگشت

(همان: ۱۰۷۰)

از دیگر انواع شکواییه‌های سیاسی در شعر شهریار، گلایه از برخی قشرهای جامعه است. ایشان در شعر «خرابات» و با استفاده از رئالیسم تک‌معنایی و زبان گفتار به نقد و گلایه از وجود شیره‌کش‌خانه‌های تهران پرداخته است:

دوشینه گذشتم به خرابات علی‌کور	مأمور ملاقات کسی بودم و معذور
غاری ست سیه، خوابگه غول و شیاطین	جانکاه‌تر از کوره و دلگیرتر از گور
از تنگی و تاریکی و بوگند دم و دود	روزش همه شب، شب که دگر نور علی‌نور

... افروخته بس شعله پی شیره در آنجا
... از شیره آنها که کشد شیره جانها
... صد مرد خمار است کم از یک زن نشئه
مشنو که ستاره ندمد در شب دیجور
بس بار خجالت که کشد شیره انگور
صد شهر خراب است کم از یک ده معمور
(همان: ۱۱۰۰)

گلایه شاعران از مردم یک شهر نیز از مصادیق گلایه اجتماعی است و در ادبیات کلاسیک مسبوق به سابقه است. شهیار در شعر «تهران و تهرانی» به زبان یک سرباز، به گله‌گزاری از وضعیت نابهنجار اجتماعی تهران آن زمان پرداخته است، همچنین در شعر «گرد و غبار تهران» و «تهران نوین» از آب و هوای بد تهران و از بین رفتن تهران قدیم شکوهیده. این در حالی است که ایشان در «تهران و یاران»، «دعوت تهران» و ... از این شهر تمجید کرده است.

بث‌الشکوائی سیاسی: شکوایه‌های سیاسی، در بین انواع دیگر، به دلیل حساسیت حکومت‌ها نسبت به این گونه سروده‌ها و واکنش‌های شدید آنها و خطراتی که از این رهگذر متوجه گویندگان و سرایندگان این اشعار می‌شود، از اهمیت خاصی برخوردارند. شاید به وجود آمدن برخی از شکوایه‌های فلسفی و تا حدی اجتماعی که در آنها شاعر از افلاک و ناسازگاری بخت و طالع خویش و یا از طبقات مختلف اجتماعی شکوه می‌کند، تا اندازه‌ای معلول همین امر باشد؛ یعنی شاعر به خاطر بیم از واکنش قدرت حاکم، به جای اعتراض و شکایت صریح و مستقیم، افلاک و طالع خویش را مورد سرزنش و نکوهش قرار می‌دهد (واحد و نوری، ۱۳۹۱: ۱۴۵). به‌رغم تقارن دوران جوانی شهیار (دوران شور و احساس) با انقلاب مشروطه و ظهور ادبیات سیاسی، و دوستی با اشخاصی مثل عشقی و بهار - که به سرودن شعر سیاسی می‌پرداختند - و نفرت شاعر از حکومت و عمالش به دلیل ماجرای ثریا (معشوقه‌اش)، باز، شهیار هیچ‌وقت دیدگاه سیاسی خاصی نداشت. این در حالی است که «همواره درد وطن داشت و این موضوع در تمام اشعار و هم چنین در منش او آشکار بود، او ذاتاً اهل خشونت نبود ولی انقلابی که می‌بایست در روح او رخ دهد از نوع دیگری بود» (مشرف، ۱۳۸۶: ۲۵۰). جوهره اصلی شکوایه‌های سیاسی شهیار، صرفاً نه از روی نقد حکومت سیاسی، بلکه برخاسته از احساسات عمیق انسانی و برای اصلاح هرچه بیشتر وضعیت جامعه و اقشار مختلف آن است؛ به همین دلیل، «بخشی از شهرت و محبوبیت او ناشی از برجستگی و مقبولیت تفکر انسان‌گرایانه و صلح‌جویانه وی است» (مشتاق مهر، ۱۳۸۵: ۵۰). برخی از عناوین شکوایه‌های سیاسی شهیار عبارت‌اند از: «رخت سیاه و بخت سیاه»، «اهریمن جهل»، «نقاش»، «غوغای غروب»، «منبر و دار»، «فرق دریا»، «ماهی شیلات»، «سمبولیک وطنی» و ... برای نمونه شعر «نقاش»، نمونه شکوایه سیاسی است که در آن به مسائل بغرنج اجتماعی نیز پرداخته است:

نقاش عزیز/ اکنون به سراغ رنگ‌هامان برویم/ از دوده آه بی‌گناهی محکوم/ کز گوشه زندان به افق می‌نگرد/ یک رنگ مداد سایه روشن کافی است/ از خون جوانی که به زورش از راه/ در برده، بدان بهانه هم کشتندش/ سنگرف کنیم/ وز آنچه که از چهره آن طفل یتیم/ پرواز گرفت و دیگرش باز نگشت/ سنگرف دگر بازتر و روشن‌تر/ از زهر جگرهای کباب مسموم/ قربانی نقشه‌های شیطانی شوم/ بازیچه ایده‌های پوچ و موهوم/ زنگار کنیم/ وز رنگ بهاری که جوانان آن را/ از پشت در و شیشه زندان دیدند... (شهیار، ۱۳۸۹: ۹۶۴).

شهیار گاه در بیان گلایه‌های سیاسی، به پیروی از پیر و مراد خود، حافظ، به طنز نزدیک می‌شود؛ برای مثال، در شعر «سمبولیک وطنی» با استفاده ضمنی از تصویر پرچم حکومت پهلوی به نقد و شکایت از حکومت پرداخته است:

شیخ بوزینه از این بیشه به آن بیشه گریخت
دید بر شاخ یکی طوطی و با گردن کج
طوطی انداختش انجیری و با تسخر گفت
ما شنیدیم در آنجا همه شیران نرنند
مگر از توت فرنگی شکمی سازد سیر
جیرجیرش به فلک شد به هوای انجیر
نکند شیری و خواهی همه جا را تسخیر
تو چرا این همه پس پوزه دراز و اکبیر

که نمردیم و جوییدیم به دندان زنجیر
این نه آن غرش شیری که بررد شمشیر
شیر ما شیر جدیدی است تو از من پذیر
وہ از آن بیشه که بوزینه او باشد شیر
(همان: ۱۱۰۰)

...گفت: تنها منم و یک دو سه تن از رفقا
...طوطیک گفت: کمی چندشم آمد لیکن
شیخ می‌سود به هم دست و به زاری می‌گفت
طوطیک خنده کنان گفت: پذیرفتم لیک

شایان ذکر است این نوع بیان و جهان‌بینی ناشی از ترس و واهمه شاعر از حکومت نیست؛ چراکه شاعر در شعر «سرود ایستگاه»، چشم در چشم شاه مملکت و به صورت رندانه، غیرمستقیم و از زبان آذربایجان، به نقد و شکایت از عملکرد حکومت نسبت به این منطقه پرداخته است:

کاروان کوی من از چار سو بازارگان
ننگ بینند آشیان و تنگ بینند آب و نان
زنده ارزان است اینجا زندگی از بس گران
دسته‌ای بی‌بندوبار و عده‌ای بی‌خانمان
کار کن ایجاد هر کس گو به شهر خود بمان
چند باید کاسه گرداندن به پیش این و آن
(ر.ک: نیک‌اندیش نوبر، ۱۳۷۹: ۱۱۱)

چار راهی بودم از بازارهای شرق و غرب
مرغکانم تا پری دارند از من می‌پزند
خلق من تاوان آب و نان هم از جان می‌دهند
هر دم از من بار می‌بندند و بیرون می‌روند
پادشاهها در به روی کاروان من ببند
میهمانان چنین بر سفره خودشان نشان

بث‌الشکوی شخصی: این نوع از گلایه‌ها - که اغلب در میان شاعران پارسی‌گو عمومیت دارند - حاصل دردها و رنج‌های زندگی شخصی و به دو قسم ۱- طبیعی و مادی ۲- روحی و معنوی قابل‌تقسیم‌اند. شکوه‌های طبیعی و مادی، نشئت گرفته از مصائب و آلام مادی و طبیعی است؛ مثل شکایت از بیماری، ناتوانی و پیری و شکوه‌های معنوی و روحی، ناشی از دردها و رنج‌های درونی و روحی. نوع اخیر گلایه، از یک طرف با عشق و از طرف دیگر با غم از دست دادن کسی در ارتباط است و به همین خاطر به نوع فرعی مرثیه نزدیک می‌شود. بخش اعظم شکواییه‌های شهریار شخصی است و مهم‌ترین دلیل آن عشق آتشین و ناکام شهریار بود؛ بعد از این اتفاق بود که فضای موجود در اشعار شهریار، تبدیل به فضایی توأم با یأس، ناامیدی و گلایه از همه چیز و همه کس شد. اهم شکواییه‌های شخصی شهریار عبارت‌اند از:

الف) شکایت عاشقانه: ازدواج تحمیلی معشوقه شهریار با یک فرد منسوب به دربار پهلوی، چنان آشفتگی در روان و زندگی وی ایجاد کرد که اثر آن تا آخر عمر او برجای بود. هرچند این ماجرا، به صورت توفیق اجباری باعث دلربایی و زیبایی هر چه بیشتر اشعارش نیز شد و این، تعبیر خوبی بود که مدت‌ها پیش دیده بود؛ او در خواب می‌بیند: «در استخر پارک بهجت‌آباد تهران، با نامزد خود، ثریا، مشغول شناست. ناگهان نامزدش به زیر آب فرومی‌رود و شهریار به دنبال او دست و پا می‌زند و زیر آب می‌رود، ولی هرچه می‌گردد، اثری از او نمی‌یابد و در ته استخر، سنگی به دستش می‌آید و چون روی آب می‌رسد و نفسی تازه می‌کند، می‌بیند آن سنگ، گوهری درخشان است و نور آن مانند خورشید همه جا را روشن می‌کند و صدایی می‌شنود که می‌گوید: «گوهر شب‌چراغ است این که یافته‌ای» (ثروتیان، ۱۳۸۹: ۱۸). در واقع آب‌شخور اصلی شکواییه‌های وی، به‌خصوص نوع شخصی و فلسفی آن، همین عامل است. اشعاری را که شهریار بعد از دست‌دادن معشوقه‌اش سروده، جلوه‌گاه لطیف‌ترین بث‌الشکوی‌های عاشقانه است. برخی از عناوین شکواییه‌های عاشقانه شهریار عبارت‌اند از: «حالا چرا»، «نی دمساز»، «دستم به دامن»، «غوغای غروب»، «روزه شکن»، «گله عاشق»، «هجرا کشیده‌ام»، «ناله ناکامی»، «گوهر فروش»، «گله خاموش»، «شب فراق تو»، «فغان دل» و...:

حیف از آن عمر که در پای تو من سر کردم
ساده دل من که قسم‌های تو باور کردم

برو ای ترک که ترک تو ستمگر کردم
عهد و پیمان تو با ما و وفا با دگران

به خدا کافر اگر بود به رحم آمده بود
تو شدی همسر اغیار و من از یار و دیار
در و دیوار به حال دل من زار گریست
در غمت داغ پدر دیدم و چون در یتیم

زان همه ناله که من پیش تو کافر کردم
گشتم آواره و ترک سر و همسر کردم
هر کجا ناله ناکامی خود سر کردم
اشک ریزان هوس دامن مادر کردم
(شهریار، ۱۳۸۹: ۱۲۵۷)

ب) شکایت از زندگی: به دنبال عشق شورانگیز و ناکام شهریار، سیل عظیمی از اتفاقات ناگوار خواسته و ناخواسته دامنگیر زندگی وی شد؛ فوت ابوالقاسم شهیار- یار گرمابه و گلستانش-، ترک تحصیل از رشته پزشکی، قطع حقوق ماهیانه و به تبع آن فقر مالی شدید، تبعید و آوارگی به شهرهای فیروزکوه و خراسان، فوت پدر و از دست دادن برخی از دوستان و آشنایانی که شهریار آنها را مأمنی برای فرار از سختی‌های زندگی انتخاب کرده بود، همه و همه به مصداق

از هر طرفی دست به هم داده خرابی در فکر خرابی من خانه خراب است

از عوامل مؤثر در سرودن شکواییه‌های شخصی وی شدند. از این قبیل است: «انتحار تدریجی»، «سیل روزگار»، «جرس کاروان» و...:

خجل شدم ز جوانی که زندگانی نیست
من از دو روزه هستی به جان شدم بیزار
به غصه بلکه به تدریج انتحار کنم
به زندگانی من فرصت جوانی نیست
خدای شکر که این عمر جاودانی نیست
دریغ و درد که این انتحار آنی نیست
(همان:)

(۱۳۶)

ج) شکایت از پیری: شهریار نزدیک ۳۰ سال بعد از سرگذراندن ماجرای عاشقی‌اش، ازدواج نکرد؛ در حدود ۵۰ سال داشت که با «عزیزه» نامی که از آشنایانش بود، ازدواج کرد، ولی این ازدواج نیز طولی نکشید و عزیزه خیلی زود کالبد تهی کرد و شهریار را با سه فرزندش تنها گذاشت. از یک طرف، کهولت سن و از طرف دیگر فشار ناشی از زندگی و همچنین یاد ایام گذشته و خاطرات آن، روحیه شاعر را بیش از پیش تحت تأثیر قرار داد تا بهانه‌ای برای سرودن شکواییه‌های پیری باشد:

جوانی شمع ره کردم که جویم زندگانی را
کنون با بار پیری آرزومندم که برگردم
به یاد یار دیرین کاروان گم کرده را مانم
بهاری بود و ما را هم شبابی و شکرخوابی
چه بیداری تلخی بود از خواب خوش مستی
سخن با من نمی گوئی الا ای همزبان دل

نجستم زندگانی را و گم کردم جوانی را
به دنبال جوانی کوره راه زندگانی را
که شب در خواب بیند هم‌رهان کاروانی را
چه غفلت داشتیم ای گل شبیخون جوانی را
که در کامم به زهرآلود شهد شادمانی را
خدایا با که گویم شکوه بی‌هم‌زبانی را
(همان: ۸۷)

د) شکایت از بخت: از جمله شکواییه‌هایی است که اغلب نوع بشر در آن مشترک‌اند و در ارتباط مستقیم با مکانیزم دفاعی «فرافکنی» قرار دارد؛ «فرافکنی نسبت‌دادن کمبودها، تقصیرها، انگیزه‌ها و خواسته‌های نامطلوب خود است به دیگران به منظور اجتناب از احساس حقارت، ناکامی، ناخشنودی و گناهکاری»:

به تیره‌بختی خود کس نه دیدم و نه شنیدم
برای گفتن با دوست شکوه‌ها به دلم بود

ز بخت تیره خدایا چه دیدم و چه کشیدم
ولسی دریغ که در روزگار دوست ندیدم

چرا که تیر ندامت بدوخت چشم امیدم
که من به اهل وفا و مروتی نرسیدم
به کشتزار طبیعت ندانم از چه دمیدم
که در هوای تو لرزنده تر ز شاخه بیدم
که خاک غم به سرافشان چو گرد باد دویدم
(همان: ۲۷۴)

وگر نگاه امیدی به سوی هیچ‌کس نیست
رفیق اگر تو رسیدی سلام ما برسانی
منی که شاخه و برگم نصیب برق بلا بود
یکی شکسته‌نوازی کن ای نسیم عنایت
ز آب دیده چنان آتشم کشید زبانه

ه) شکایت از جوانی: صرف‌نظر از مرگ دوستان، اغلب حوادث ناگوار شهریار در اوج جوانی و بعد از ماجرای عشق نافرجام وی اتفاق افتاد و این بهترین بهانه برای سرودن شکواییه‌های جوانی است:

شـرمندـه جـوانی از ایـن زـندگـانیم
یاری کن ای اجل که به یاران رسانیم
داده نویسد زـندگـی جـاودانیم
چون می‌کنند با غم بی‌همزبانیم
از داغ ماتم تو بهار جوانیم
برخاستی که بر سر آتش نشانیم
(همان: ۳۳۰)

از زـندگـانیم گلـه دارد جـوانیم
دارم هوای صحبت یاران رفته را
پروای پنج روز جهان کی کنم که عشق
گیرم که آب و دانه دریغم نداشتند
ای لاله بهار جوانی که شد خزان
گفتی که آتشم بنشانی ولی چه سود

از جمله شکواییه‌های شهریار که از یک طرف مربوط به نوع شخصی و از طرف دیگر با نوع اجتماعی در ارتباط است شعر «غروب نیشابور» است:

که جهان جامه غم می‌پوشید
با دلی رنج‌ه و جانانی رنج‌ور
نه کسی راست به چیزی هوسی
نه کس این قصه به گوشش خورده
سینه‌ها پر بود از کینه هم
نشناسند به غم‌غیر از زر و زور
وحی بی‌واهمه واهی شمرند
گوش‌شان نیست بدهکار طلب
(همان: ۷۵۱)

دی به هنگام غروب خورشید
...ز وطن دور و ز یاران مهجور
...که در او نیست نه چیزی نه کسی
...کسی از عشق نه بویی برده
می خراشند ز کین سینه هم
...هیچ منظر نبودشان منظرور
شعر شاعر به شعیری نخرند
طبع‌شان نیست طلبکار ادب

در این شعر، هرچند از نیشابور و مردمان آن گلایه کرده، ولی این احساس، بیشتر محصول بدبینی شاعر بعد از شکست عاشقی وی است تا برخاسته از اوضاع این شهر؛ او در سال‌های آینده همواره از نیشابور به نیکی یاد می‌کند (ر.ک: شعر «گلشن آزادی»).

شکواییه‌های عرفانی: این سروده‌ها عموماً در بیان بی‌قراری روح الهی در فراق جانان، برای رجعت به اصل وجود است؛ شکایتی که «نی» در دیباچهٔ مثنوی معنوی از جدایی از نیستان سرداده، کامل‌ترین نمونهٔ آن است. این شکواییه‌ها از نظر محتوا بیشتر فیلسوفانه می‌نمایند، با این تفاوت که در این نوع، شکایت نه از سر اعتراض صرف بلکه بیشتر از روی اشتیاق برای دیدار معشوق ازلی است. شهریار هرچند مانند مولوی، عطار و سنایی به معنی اخص، شاعر عرفان نیست، ولی گاه از سر همین احساس و برای تسکین و تسلی روح ناآرام خود اشعار دلکش و نغزی را سروده است. برخی از عناوین شکواییه‌های عرفانی شهریار

عبارت اند از: «ناله روح»، «مبادی و غایات»، «عشق مادرزاد»، «صفای چشمه جان» و... در آثار فارسی.

طوطی هند عالم قدسم و طبع قندجو	وه که به گند خاکیان ساخته چون مگس مرا
من که به شاخ سرو و گل پا نهادمی، کنون	دست نصیب بین که پر دوخت به خار و خس مرا
آب و هوای خاکیان نیست به عشق سازگار	آتش آه گو بسوز آنچه به دل هوس مرا
جز غم بی کسی در این سفله سرای ناکسی	من نشناختم کسی گو مشناس کس مرا

(همان: ۸۴)

بثالشکوائی فلسفی: کلامی است اعم از نظم و نثر که در آن از نظام هستی و چرخ فلک شکایت می شود. در واقع «شعر فلسفی، شعر نگرانی و دلهره است که موضوع و مضمون آن نگرانی انسان از مسائل زندگی است» (فرشیدورد، ۱۳۵۷: ۴۷). شکوه حکیمانه فردوسی در مقدمه داستان رستم و سهراب و اعتراض دایمی امثال ناصر خسرو و حافظ نمونه اعلائی بثالشکوائی فلسفی در ادبیات کلاسیک است. اغلب شاعران از «ساقی نامه»ها به عنوان بستری مناسب برای بیان این نوع استفاده کرده اند. این نوع، به شدت متأثر از زندگی فردی و اجتماعی شاعر است؛ برای مثال، شهریار به رغم اینکه شخصی مقید به مسائل مذهبی و دارای روحیه دینی و عالم به اهمیت مسئله «رضای الهی» است:

نقص در معرفت ماست نگارار ورنه	نیست بی مصلحتی حکم خداوند حکیم
-------------------------------	--------------------------------

(شهریار، ۱۳۸۹: ۳۲۶)

بعد از سرازیر شدن سیل عظیم اتفاقات ناگوار، از عالم و آدم شکوهیده است. همچنین، ایشان در برخی اشعار ولو بسیار اندک به ایدولوژی خیام، قهرمان این نوع شکواییه (صادق، ۱۳۵۳: ۳۷) نزدیک می شود:

بشر از مادر ایام نمی زاد ای کاش	تا عنان در کف تقدیر نمی داد ای کاش
زندگی نیست که زندان مکافات است این	کس به زندان مکافات نماناد ای کاش
در باغی بگشاید به رخت سبز ولی	سخت بن بست که هرگز نگشاید ای کاش
بعد از این خانه خرابی که به دنیا دیدم	خانه آخرت از ما بدی آباد ای کاش
این جهان فتنه و نخجیرگه شیطان است	سرنوشتی که کس این قصه نداناد ای کاش
نکنه گیری و فرونی نتوان با تقدیر	که خدا عذر فرونی بپذیراد ای کاش
شهریارا دم رفتن همه را حرف این است	که دگر باره نزیاد و نمی زاد ای کاش

(شهریار، ۱۳۸۹: ۲۷۱)

۳. ویژگی شکواییه های شهریار

هرچند اغلب انواع ادبی اعم از اصلی و فرعی دارای مشخصات نسبتاً یکسانی هستند، در برخی موارد متفاوت از همدیگرند؛ از جمله ویژگی شکواییه های شهریار می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- **فضاسازی:** «فضایی را که خواننده به محض ورود به دنیای مخلوق اثر ادبی، استنشاق می کند، فضا و رنگ می گویند. ممکن است به آن «حال و هوا» نیز گفته شود، اما نباید آن را با لحن یکی فرض کرد» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۵۳۲)، چراکه لحن از عناصر تشکیل دهنده در فضای اثر ادبی است.

الف) لحن: «نحوه القای حرف های ناگفته از طریق زبان و...» (اسکولز، ۱۳۸۷: ۲۹) است. شهریار با علم به قدرت القای لحن و استفاده از تمام زیربوم های آن، از این عنصر در انواع مختلف ادبی اعم از اصلی و فرعی استفاده کرده است؛ برای مثال، لحن فخریه هایش تحکمی، مرثیه ها یأس مفرط، بخشی از عاشقانه ها متضرعانه، بخش دیگر عاشقانه هایش، منتقدانه است. لحن

شکوائیه‌های وی غمناک و توأم با اعتراض بسیار تند و گزنده است. با توجه به اینکه «۱- انتخاب کلمات و عبارات مناسب که نویسنده می‌تواند از طریق آنها، منظور خاصی را بیان کند، ۲- استفاده از ترفندها و شگردهای ادبی مانند اغراق، کنایه، تمثیل و ...» (فتاحی، ۱۳۸۶: ۲۲۸) از جمله عوامل تأثیرگذار در لحن است. اشعار شهریار را از این منظر می‌توان بررسی کرد:

الف) استفاده از زنجیره واژگان عاطفی: هر مجموعه گفتار از مقداری عناصر آوایی و صوتی به وجود آمده و این مجموعه‌ها ممکن است با یکدیگر یا بعضی از آنها با بعضی دیگر توازن‌ها یا تناسب‌هایی داشته باشند. به فراخور امکاناتی که در جهت این توازن‌ها در یک مجموعه آوایی وجود داشته و قابل تصور باشد، انواع موسیقی متصور است؛ در واقع، «مجموعه عواملی که زبان شعر را از زبان روزمره به اعتبار بخشیدن آهنگ و توازن، امتیاز می‌بخشد و در حقیقت از رهگذر نظام موسیقایی سبب رستخیز کلمه‌ها و تشخیص واژه‌ها در زبان می‌شوند، می‌توان گروه موسیقایی نامید و این گروه موسیقایی خود عوامل شناخته‌شده و قابل تحلیل و تعلیلی دارد؛ از قبیل انواع وزن، قافیه، ردیف، جناس و ...» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۱: ۸). شهریار نیز برای ایجاد فضای گلایه سعی در استخدام نظام واژگانی و عناصر آوایی و صوتی‌ای داشته که دارای بار عاطفی زیادی باشد. شایان ذکر است در بیشتر این عوامل سایه‌ای ولو بسیار کم از اعتراض و انتقاد دیده می‌شود؛ از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

– استفاده از کلمات و شبه‌جملات عاطفی:

وای چه خسته می‌کند تنگی این قفس مرا	پیر شدم نکرد از این رنج و شکنجه بس مرا
آوخ این عمر فسونکار به جز حسرت نیست	(شهریار، ۱۳۸۹: ۸۴)
	کس ندانست در اینجا به چه کار آمده است
	(همان: ۲۳۳)

– به کار بردن جملات سؤالی و انتقادی:

آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا؟	بی‌وفا حالا که من افتاده‌ام از پا چرا؟
	(همان: ۸۴)
تحمل گفتمی و من هم که کردم سال‌ها اما	چقدر آخر تحمل بلکه یادت رفته پیمانتم؟
	(همان: ۱۴۸)

– استفاده از منادا:

آب داری عوض ماست به دوغ، ای دنیا	راست یک مو به تنت نیست دروغ ای دنیا
	(همان: ۲۷۱)
پروردمت به ناز که بنشینمت به پای	ای گل چرا به خاک سیه می‌نشانیم!
	(همان: ۳۳۱)
عشق همدست به تقدیر شد و کار مرا ساخت	برو ای عقل که کاری تو به تدبیر نکردی!
	(همان: ۸۴)

– هجو و نفرین روزگار:

خواب شباب بود که ما را فریب داد	نفرین بدان شباب که آمد به خواب عمر
	(همان: ۲۵۵)
بسه روز من نشینی روزگارا	چه بسی رحم و مروت روزگاری
	(همان: ۱۱۲۰)

شهریار در شکواییه‌های عاشقانه خود به مصداق «هیچ عاشق سخن سخت به معشوق نگفت»، کوچک‌ترین اهانت یا نفرینی به معشوق خود نکرده است:

گرچه جز زهر من از جام محبت نچشیدم
اشکت آهسته به پیراهن نرگس بنشیند
ای فلک زهر عقوبت به حبیبم نچشانی
ترسم این آتش و سوز از سخن من بنشانی
(همان: ۴۱۵)

اما تنها شعری که شهریار در سرودن آن به مکتب «واسوخت» نزدیک شده شعر «نفرین» است:

چو ابرویت نجمیدی به کام گوشه‌نشینی
چو دل به زلف تو بستم به خود قرار ندیدم
ز باغ عشق تو هرگز گلی به کام نچیدم
برو که چون من و چشمت به گوشه‌ها بنشینی
برو که چون سر زلفت به خود قرار نبینی
به روز گلبن حسنت گلی به کام نچینی
(همان: ۴۲۴)

– **استخدام قافیه‌های مناسب:** از جمله عوامل تأثیرگذار در متون منظوم، توجه به قوافی است؛ چراکه «توجه به زیبایی ذاتی کلمات در قافیه بیشتر از دیگر قسمت‌های شعر است؛ چراکه چشم و گوش هر دو در این ناحیه به نقطه‌ای می‌رسند که چندان شتابی ندارند و نمی‌خواهند به زودی از آن بگذرند و باعث می‌شود که به زیبایی ذاتی و فیزیکی کلمات بیشتر توجه کنند. در صورتی که اگر همان کلمه‌ای که در قافیه قرار گرفته و در میانه مصراع می‌بود، این فرصت برای درک زیبایی ذاتی آن حاصل نمی‌شد؛ زیرا بالطبع چشم و گوش هر دو در یک سیر پرشتاب حرکت دارند و می‌خواهند به نقطه‌ای برسند برای مکث و تکیه، اما وقتی به آن نقطه می‌رسند، چون نمی‌توانند بیکار بمانند، به همان نقطه و زیبایی ذاتی همان کلمه توجه می‌کنند و این نقطه جز قافیه چیز دیگری نیست» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۱: ۹۴). شهریار با علم به این نکته در گزینش قوافی سعی داشته تا از کلماتی استفاده کند تا تأثیر هرچه بیشتر داشته باشد.

زندگی شد من و یک سلسله ناکامی‌ها
بس که با شاهد ناکامیم الفت‌ها رفت
بخت برگشته ما خیره‌سری آغازید
مستم از ساغر خون جگر آشامی‌ها
شادکامم دگر از الفت ناکامی‌ها
تا چه باز دگرم تیره سرانجامی‌ها
(شهریار، ۱۳۸۹: ۹۴)

ب) استفاده از شگردهای ادبی

– **کاربرد تلمیحات:** از جمله ویژگی‌های سبکی شعر شهریار، استفاده پیاپی از داستان زندگی حضرت یوسف (ع) برای مضمون‌آفرینی است و این مسئله در شکایات ایشان بسامد بیشتری دارد. به نظر می‌رسد استخدام این تلمیح برای گلایه‌ها انتفاقی نبوده و شهریار در این کار نگاهی داشته است به آیه «قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» – که در ارتباط مستقیم با بَث‌الشکوی است. ایشان در کاربرد این تلمیح اغلب جنبه اندوه‌باری این داستان را مد نظر داشته است:

مسند مصر تو را ای مه کنعان که مرا
نال‌هایی است در این کلبه احزان که می‌پرس
(همان: ۲۶۶)

دل‌م به حسرت گم کرده‌ای است چون یعقوب
گر آن عزیز نوازده به سوی پیرهنم
(همان: ۳۱۵)

کشیده یوسف ما بر سر بازار مصر غم
کلاف حیل‌ه در کف مشتری بین زال بدبختی
(همان: ۳۸۱)

بی تو چون یوسف به چنگال حریفی گرگ‌سیرت
رو به چاه گور دارم آه و واویلا جوانی

(همان: ۴۱۶)

ای یوسف عزیز که ثانی ندیدم باز آ که در فراق تو یعقوب ثانیم
(همان: ۳۳۱)

البته این بدان معنی نیست که ایشان از دیگر شخصیت‌ها و حوادث تاریخی استفاده نکرده است:

ز دورم دوستدارانند و از نزدیک خونخوران وفای خلق با من رستم و سهراب را ماند
(همان: ۲۰۳)

نه رخ ماه منیژه، نه کمند رستم آه از آن ناله که من در چه بیژن کردم
(همان: ۲۹۴)

– استفاده از سمبل‌ها: «اصطلاح «سیمبل» که در زبان فارسی به «نماد» ترجمه شده است، از ریشه مصدر یونانی "Symballein" به معنای «به هم پیوستن» و «به هم انداختن» و اسم مشتق آن یعنی «سیمبلن» در زبان یونانی باستان، به معنای «نشان»، «مظهر»، «نمود» و «علامت» به کار رفته است. نمادآفرینی در طول تاریخ بشر، پیشینه‌ای دور و دراز دارد. انسان از هزاران سال قبل، برای تبیین پدیده‌های طبیعی و بیان احساسات و عواطف خود، از نماد، استفاده می‌کرده است؛ به عنوان مثال: «تندر»، «آوای خشماگین خدا»، «آذرخش»، تیر انتقام خدا، «رودخانه»، نماد پناه‌گاه ارواح و ... است» (ناظرزاده، ۱۳۶۷: ۳/۱) «... سمبل، دارای جنبه ناخودآگاه وسیع‌تری است که هرگز به طور دقیق، تعریف نشده است ... ذهن آدمی، در کندوکاو سمبل، به تصوّراتی می‌رسد که خارج از محدوده استدلال معمولی است» (یونگ، ۱۳۸۴: ۲۲). شهریار در بیان و تقویت فضاسازی و تصویرپردازی در شکواییه‌ها، از سمبل‌هایی استفاده کرده است که در تاریخ ادب فارسی، به خصوص شعر کلاسیک به عنوان نماد عناصر و اشخاص شاکی یا طرف شکایت شناخته شده‌اند؛ مثل «روح» در مقابله با «جسم»، «عاشق» در قبال «معشوق»، «دنیا» در قبال «عالم معنی»، و ...

باد خزان به گلشن آمال من وزید پژمرد نوش‌کفته یکی غنچه امید
(شهریار، ۱۳۸۹: ۱۰۵۲)

بنال ای نی که من غم دارم امشب نه دل‌سوز و نه همدم دارم امشب
(همان: ۹۷)

و شگردهای ادبی دیگری که از حوصله بحث خارج است.

۲- حسرت و نوستالژی: حسرت که زیربنای نوستالژی را تشکیل می‌دهد، از جمله ویژگی شکواییه‌های شهریار است. با توجه به اینکه «نوستالژی در دو شاخه مکانی و زمانی قابل بررسی است» (شریفیان، تیموری، ۱۳۷۵: ۳۶)، اما حسرت شهریار بیشتر در گلابه‌های شخصی به بعد زمانی نوستالژی مربوط است. سیروس شمیسا با نگاهی وسیع‌تر به این عنصر معتقد است: «ژرف‌ساخت نوع ادبی گلابه و شکایت، پروتوپایپ حسرت به دوره اساطیری اهورایی و عصر نور است که فطری بشر است. بعد از عصر تسلط اهورامزدا و نور، دوره ظلمت فرارسید و ما اکنون در عصر گومیزشن، یعنی عصر اختلاط نور و ظلمت، به سر می‌بریم»:

چه شب‌هایی که چون سایه خزیدم پای قصر تو به امیدی که مهتاب رخت بینم به ایوانت
(شهریار، ۱۳۸۹: ۱۴۸)

من که با عشق نراندم به جوانی هوسی هوس عشق و جوانی است به پیرانه سرم
(همان: ۱۴۸)

چه بود ار باز می‌گشتی به روز من توانایی که خود دیدی چه‌ها با روزگارم ناتوانی کرد
(همان: ۱۷۳)

چه شد آن عهد قدیم و چه شد آن یار و ندیم
خون کند خاطر من خاطره عهد قدیم
(همان: ۳۲۶)

۳- **سادگی و استفاده از اصطلاحات عامیانه:** سادگی و روانی کلام، شیوه مخصوص شهریار بود. با توجه به اینکه او در عصر مشروطه و تجدد - که ویژگی اصلی آن ساده‌نویسی بود - زندگی می‌کرد، و از طرفی اعتقاد داشت که شعر در وهله اول باید تأثیرگذار باشد؛ همچنین وجود افرادی هم‌چون اشرف‌الدین حسینی، دهخدا، جمال‌زاده که پیشرو و مبلغ ساده‌نویسی بودند، و دوستی با افرادی همچون صادق هدایت که در پی نوشتن و ترویج ادبیات عامیانه بود، همه و همه دلایلی هستند که شهریار را بیش از پیش به سوی ساده‌نویسی سوق می‌داد. از جمله مختصات منحصر به فرد سبکی شهریار، استخدام اصطلاحات عامیانه در غزل است. او اصطلاحاتی همچون «بی‌پیر»، «رو داشتن»، «پدر عشق بسوزد»، «ولو شدن»، «با کسی آبش به یک جو نرفتن» و ... را آنچنان رندانه و نغز به کار می‌برد، که هوش از سر خواننده می‌رباید. در این میان، اشخاصی، به وجود الفاظ عامیانه در شعر شهریار خرده گرفته و آن را نپسندیده‌اند؛ اما ظاهراً و با قید احتیاط به این نکته توجه نداشته‌اند، که شهریار فرزند عصر مشروطه و تجدد است و تأثیر اوضاع زمانه بر ادبیات همان عصر، اجتناب‌ناپذیر می‌نماید:

دور سر هلهله و هاله شاهین اجل
ما به سرگیجه کبوتر پیرانیم که چه؟
کشتی‌ای را که پی غرق شدن ساخته‌اند
هی به جان کنند از این ورطه برانیم که چه؟
ما طلسمی که قضا بسته ندانیم شکست
کاسه و کوزه سر هم بشکانیم که چه؟
(همان: ۸۱)

۴- **گویا بودن عناوین گلایه‌ها بر محتوا:** عنوان ابتدایی‌ترین و گویاترین قسمت هر محتواست؛ حال آنکه «فقدان عنوان شعر در سروده‌های شاعران گذشته، از علل و عوامل ظهور و بروز ابهام در ارائه تعبیر نزدیک به مقصود سراینده به شمار می‌آید» (مظفری، ۱۳۸۷: ۳۳). با دقت و تفحص در فهرست مطالب دیوان ترکی و فارسی شهریار، به عناوینی برمی‌خوریم که هر کدام گویای محتوای مشخصی هستند. شهریار برخلاف اغلب شاعران کلاسیک، برای هر کدام از اشعار خود نامی انتخاب کرده است و در گزینش این اسامی سعی بر این داشته که گویای محتوای شعر باشند. به نظر ریفاتر «شعر حاصل تبدیل ماتریس، یعنی جمله کمینه و دارای معنی تحت‌اللفظی، به یک بیان بلندتر، پیچیده و دارای معنایی فراتر از معنای تحت‌اللفظی است» (آلن، ۱۳۸۳: ۳۴۸) و این در اغلب اشعار شهریار رعایت می‌شود؛ چراکه ماتریس (موضوع) گویای هیپوگرام (محتوا) است؛ برای مثال، برخی از عناوین شکواییه‌های شهریار عبارت‌اند از: «گله عاشق»، «فغان دل»، «ناله ناکامی»، «گله خاموش»، «نفرین»، «ناکامی‌ها»، «وداع جوانی»، «یاران را چه شد»، «سیل روزگار»، «دروغ ای دنیا»، «ناله روح»، «نی دمساز»، «شتاب عمر»، «انتحار برگشت جاهلیت»، «جرس کاروان»، «وای جوانی»، و ... با دقت در این عناوین مشخص می‌شود که هر کدام بیانگر موضوع مرگ و سوگواری هستند نه چیز دیگر.

۵- **قالب بثلشکوی:** بیشتر شاعران در قالبی که در آن تبحر داشتند یا در دوره زندگی آنها غالب بود، به شکایت پرداخته‌اند؛ این در حالی است که موضوع بثلشکوی «در هر قالب و به هر سبک که سروده شود، بدان سبب که بیانی است صادقانه و بی‌تکلف، غالباً لطیف و دلنشین است و چون سخنی است برآمده از دل، لاجرم بر دل می‌نشیند» (یارشاطر، ۱۹۸: ۲۰۳). شهریار نیز چون معتقد بود که «احساسات شاعر در غزل بسیار خلاصه و چکیده است؛ احساسات مختلفی که مثل اصوات یک سمفونی در هم دویده، از مجموع آنها یک تابلوی مبهم ولی بسیار مؤثر از حالت شاعر به خواننده عرضه می‌شود. در واقع، غزل نمایشگر حالت شاعری است عاشق. شاهد شعر در غزل بسیار ظریف و خوش‌پوش و آداب‌دان است. مرغ اندیشه ما به همه صورت‌های شعری سری می‌زند و عشقی می‌بازد، ولی همیشه بازگشتش به سوی غزل است (کاندر آن دایره سرگشته پابرجا بود) چون بیان غزل مثل موسیقی مبهم و منطبق با بسیاری از احساسات مردم است» (عظیمی، ۱۳۶۸: ۵۳)، اغلب در این قالب و در وهله بعدی

در قالب‌های قصیده، قطعه و نیمایی سروده است:

چون صیحه افلاک و ندای وجدان/ بشنو که به زیر زخمه ساز دانوب/ با جامعه بشر چنین پیغامی است: / ای جنس دو پا که خود بخوانی انسان/ در اوج تمدن از عروج صنعت/ در قعر توحش از سقوط اخلاق/ هم آدم و هم دیو و دد آدم کش/ زآن سو ملک‌العرش و به تسخیر فضا/ زین سو گیوتین و آلت قتاله (شهریار، ۱۳۸۹: ۹۸۰).

۴. نتیجه‌گیری

از جمله عوامل اقبال شعر غنایی و انواع فرعی آن اعم از تغزل، مرثیه، گلایه، حبسیه و... از طرف خوانندگان، سخن‌گفتن این نوع ادبی از عواطف و احساسات مشترکی است که شاعر به نمایندگی از نوع بشر بدان می‌پردازد. از طرف دیگر، شهریار، شاعری است بسیار حساس که بارزترین مشخصه شاعری‌اش احساس و عاطفه مکنون در اشعارش است و این دو عامل در کنار قدرت تخیل، ذوق ادبی و ویژگی‌های منحصر به فردش، باعث مقبولیت و دلنشینی هر چه بیشتر اشعار ایشان به‌خصوص گونه غنایی شده است. یکی از توفیقات شهریار، ربودن گوی سبقت در بیان انواع گلایه‌هاست که از عوامل آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. ماجرای عشق ناکام

۲. سرازیر شدن سیل عظیمی از اتفاقات ناگوار در سنین جوانی ایشان

۳. وضع سیاسی و اجتماعی شاعر

۴. شرایط نامطلوب زندگی در دوران پیری

۵. مطالعه آثار بازمانده از ادبیات گذشته در زمینه بث‌الشکوی

۶. و....

آنچه دلایل مذکور را تقویت می‌کند رقت طبع و مجال شاعری شهریار است. او نزدیک به ۵۰ سال مجرد زندگی کرد و این دوران بهترین فرصت برای تخیل و خلق آثار وی بود؛ چراکه او معتقد بود:

مرغان خیال وحشی من / تنها که شدم برون بریزند / در باغچه شکفته شعر / با شوق و شعف به جست و خیزند / تا می‌شنوند صوتی از دور / برگشته چو باد می‌گریزند / در خلوت حجره دماغم.

با توجه به اینکه هر کسی از ظن خود برای بث‌الشکوی انواعی را قابل شده، گلایه‌های شهریار را نیز از جهت موضوع می‌توان به نوع شخصی، عرفانی، فلسفی، اجتماعی، سیاسی تقسیم کرد. برخی از این شکایات، دو به دو (شخصی - فلسفی و اجتماعی - سیاسی) چنان در تاروپود هم تنیده شده‌اند که تفکیک آنها کاری بس دشوار است. اغلب شکواییه‌های این شاعر مربوط به گونه شخصی است.

ویژگی گلایه‌های شهریار را می‌توان از ابعاد مختلف بررسی کرد؛ از میان آن توصیف، سادگی، عنصر حسرت، فضاسازی، گویا بودن عناوین مراثی بر محتوا و ... از همه مهم‌ترند.

منابع

۱. قرآن مجید، ترجمه محمد مهدی فولادوند، دارالقرآن‌الکریم، تهران.
۲. اسکولز، رابرت. (۱۳۸۷). *عناصر داستان*، (ترجمه فرزانه طاهری)، چ ۳، تهران: نشر مرکز.
۳. آلن ریچارد، تروی، ملکم، وینگشتاین. (۱۳۸۳). *نظریه و هنر*، (ترجمه فرزانه سجودی)، چ ۱، فرهنگستان هنر.
۴. ثروتیان، بهروز. (۱۳۸۹). *عشق پرشور شهریار و پری*، چ ۱، تبریز: آیدین.
۵. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۳). *لغت‌نامه*، ج ۷، تهران: دانشگاه تهران.
۶. رادویانی، محمد. (۱۹۴۹م). *ترجمان‌البلاغه*، (به کوشش احمد آتش)، استانبول.

۷. رشید وطواط. (۱۳۶۲). *حدایق السحر فی دقایق الشعر*، (عباس اقبال آشتیانی)، تهران.
۸. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۳). *شعر بی دروغ شعر بی نقاب*، چ ۴، تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
۹. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۱). *موسیقی شعر*، چ ۷، تهران: نگاه.
۱۰. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳). *انواع ادبی*، چ ۱۰، تهران: فردوس.
۱۱. شهریار، محمدحسین. (۱۳۸۹). *کلیات اشعار فارسی شهریار*، چ ۴۳، تهران: نگاه.
۱۲. فتاحی، حسین. (۱۳۸۱). *داستان گام به گام*، تهران: صریر.
۱۳. فرشیدورد، خسرو. (۱۳۵۷). *در گلستان خیال حافظ*، تهران: بنیاد نیکوکاری ایرانی.
۱۴. صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۷). *تاریخ ادبیات ایران*، (تلخیص محمد ترابی)، چ ۶، تهران: فردوس.
۱۵. عبدالباقی، محمد فؤاد. (ق ۱۳۶۴). *المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم*، قاهره.
۱۶. عظیمی، محمد. (۱۳۶۸). *از پنجره‌های زندگانی*، (برگزیده غزل امروز ایران)، تهران: آگاه.
۱۷. محجوب، محمدجعفر. (بی تا). *سبک خراسانی در شعر فارسی*، تهران: فردوس.
۱۸. مشرف، مریم. (۱۳۸۲). *مرغ بهشتی (زندگی و شعر محمد حسین بهجت تبریزی)*، تهران: ثالث.
۱۹. مظفری، علیرضا. (۱۳۸۷). *وصل خورشید (شرح شصت غزل از حافظ شیرازی)*، چ ۱، تبریز: آیدین.
۲۰. مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۸). *مثنوی*، ۳جلدی، (تصحیح نیکلسون)، چ ۳، تهران: ققنوس.
۲۱. میرصادقی، جمال. (۱۳۷۶). *ادبیات داستانی قصه، داستان کوتاه، رمان*، چ ۲، تهران: مؤسسه فرهنگی ماهور.
۲۲. نیک‌اندیش، بیوک. (۱۳۷۹). *در خلوت شهریار*، چ ۳، چ ۱، تبریز: پریور.
۲۳. قبادیانی بلخی، ابومعین ناصرین خسروین حارث. (۱۳۶۵). *دیوان*، (به کوشش مجتبی مینوی و مهدی محقق)، تهران.
۲۴. ناظرزاده کرمانی، فرهاد. (۱۳۶۷). *نمادگرایی در ادبیات نمایشی*، چ ۱، چ ۱، تهران: برگ.
۲۵. هدایت، صادق. (۱۳۵۳). *ترانه‌های خیام*، تهران.
۲۶. یارشاطر، احسان. (۱۳۳۴). *شعر فارسی در عهد شاهرخ (نیمه اول قرن نهم)*، تهران.
۲۷. یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۴). *انسان و سمبل‌هایش*، (ترجمه ابوطالب صارمی)، چ ۱، تهران: امیرکبیر.
۲۸. شریفیان، رشید و شریف تیموری. (۱۳۸۵). *بررسی فرایند نوستالژی در شعر معاصر فارسی، کاوشنامه*، سال هفتم / شماره ۱۲ - ۳۲ - ۵۵.
۲۹. عباسپور، هومن. (۱۳۸۴). *بث‌الشکوی، فرهنگنامه ادب فارسی*، به سرپرستی حسن انوشه، چ ۲، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳۰. مشتاق مهر، رحمان. (۱۳۸۵). *جنبه انسانی و جهانی شعر شهریار، زبان و ادبیات، نامه پارسی*، بهار ۱۳۸۵، شماره ۴۰، ۲۶ - ۴۳.
۳۱. واحد، اسدالله و محمدعلی نوری باهری. (۱۳۹۰). *مقایسه تحلیلی مبانی فکری سبک شکوائیه‌های انوری و خاقانی*، فصلنامه سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی. (بهار ادب)، تابستان ۹۰، شماره پیاپی ۱۲، ۸۸ - ۱۱۵.
۳۲. ————. (۱۳۹۱). *نقد و بررسی شکوائیه‌های سیاسی در شعر قرن ششم، نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز*، بهار ۹۱، شماره ۲۲۵، ۶۵ - ۸۴.
۳۳. یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۴). «بث‌الشکوی»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۷۰۹-۷۰۷.